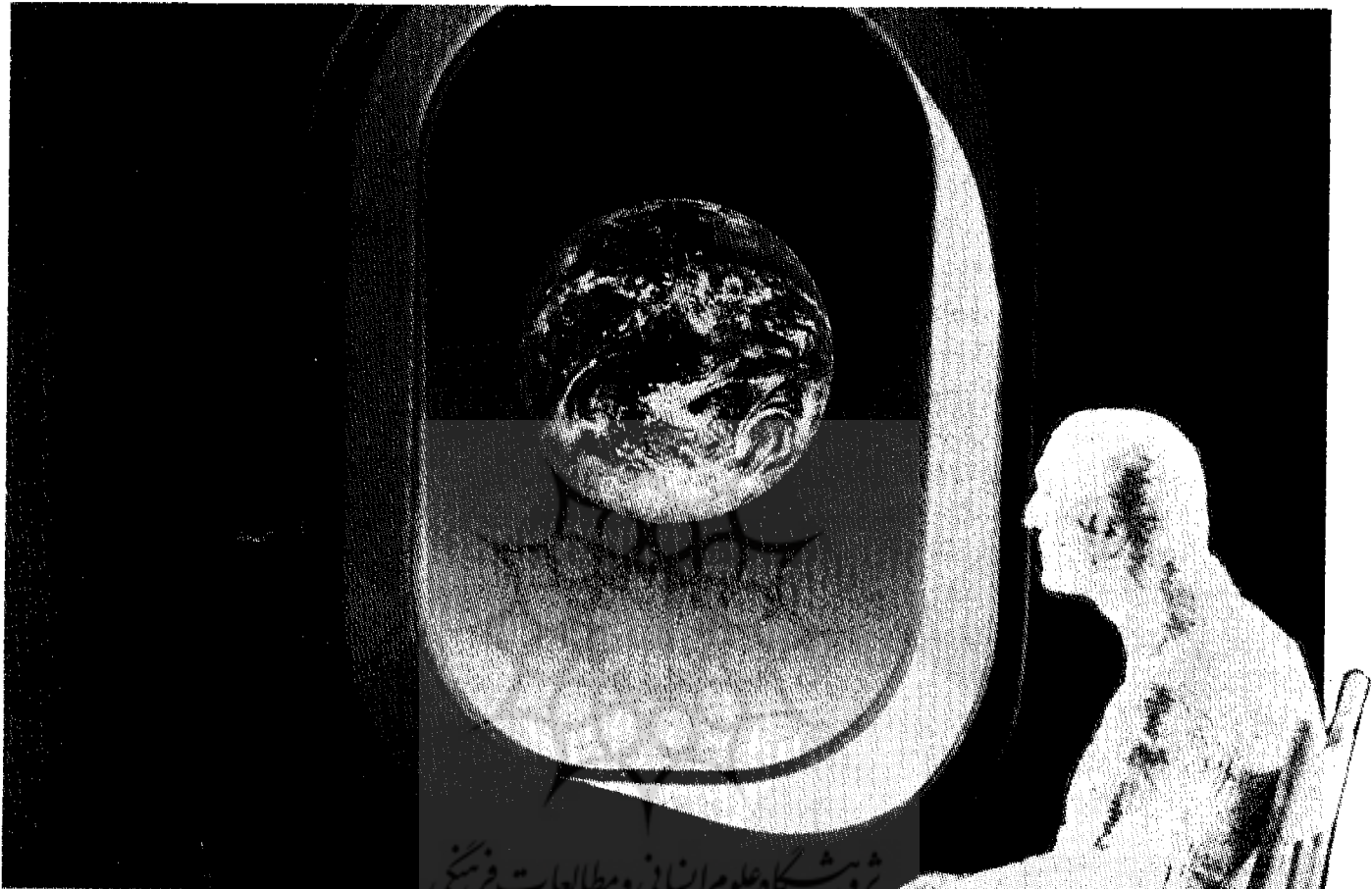


# افسان از نسل میمون

## خرافه‌ای جاهلانه



توسعه و مبانی تمدن غرب  
(قسمت شانزدهم)  
مرتضی حقگو

• یکی از مشهورترین مطالبی که کتابهای درسی مدارس و دانشگاهها را پر کرده است، تحلیل‌های داروینستی بسیار شبیه‌ناکی است که غربی‌ها در باب تاریخ تمدن می‌گویند. در این تحلیل‌ها، زنجیرهٔ وراثتی انسان کنونی را به میمون‌نماهایی میرسانند که پیش از دوران زمین‌شناسی میزیسته‌اند.

ما در این مجموعه مقالات رفته رفته در این جهت سیر کرده ایم که لاجرم باید به بحث درباره ماهیت علم و علوم جدید بپردازیم. محتوای علمی سیستم آموزشی کنونی در مدرسه ها و دانشگاهها، انباشته از فرضیاتی است که هر چند کاملاً به اثبات نرسیده اند اما بگونه ای تدریس می شوند که توگویی علم مطلق هستند و هیچ تردیدی در آنها وجود ندارد.

پیش از بحث درباره ماهیت علوم جدید، لازم است که ما مواردی چند از این مطلق گویی های بی اساس را بررسی کنیم، تا ضرورت بحث در ماهیت علوم جدید بیش از پیش برای خوانندگان عزیز این مجموعه مقالات مشخص شود.

یکی از مشهورترین مطالبی که کتابهای درسی مدارس و دانشگاهها را پر کرده است تحلیل های داروینستی بسیار شبهه ناک است که غربی ها در باب تاریخ تمدن می گویند. در این تحلیل، زنجیره وراثتی انسان کنونی را به میمون نماهایی میرسانند که پیش از دوران چهارم زمین شناسی میزیسته اند. سپس پیدایش اولین انسانها را به اواسط دوران چهارم زمین شناسی، به حدود نیم میلیون سال میسرانند. مشهور اینست که نخستین جوامع انسانی، جامعه هائی اشتراکی است از آدمهایی بوزینه سان که در غارها میزیسته اند. و از ابزارهای سنگی استفاده می کرده اند شکارچی بوده اند و لباس هایی از پوست حیوانات به تن می کرده اند و با ایماء و اشاره از طریق اصواتی مقطع و تکامل نیافته با یکدیگر سخن می گفته اند.

از سوی دیگر قرآن مجید و روایات متقن، زنجیره موروثی انسانهای کنونی را به یک زوج انسانی میرساند که از بهشت هبوط کرده اند؛ آدم و حوا [سلام الله علیهما]. آدم (ع) اولین پیامبر خدا و حجت او بر کره زمین است و آنچه آنکه از نص قرآن برمی آید متعلم به علم الاسماء - یعنی حقایق عالم وجود - می باشد. پرسش حقیر اینست که براسستی چگونه می توان بین این مطالب و آنچه در کتابهای تاریخ تمدن و کتب آموزشی مدرسه ها و دانشگاهها درباره انسانهای اولیه یافت می شود، جمع آورد؟

عموماً حضرت آدم علیه السلام [معاذ الله] را بصورت یکی از انسانهای بدوی تصور می کرده اند که با لباسی از پوست حیوانات، گرزسنگی بدست، بدنبال شکار می دود و... چه بگویم؟ با

انصاف ترین و آگاه ترین کسانی که دیده ام، آنها هستند که از هر نوع تصور و تصدیقی در این زمینه فرار می کنند و با این وسیله سعی می کنند که تقدس آیات و روایات مربوط به آفرینش انسان را برای خود محفوظ دارند. حالا تنظیم کنندگان کتابهای درسی چگونه به درستی این فرضیات شبهه ناک یقین پیدا کرده اند و کتابهای دبستان و دبیرستان و دانشگاه را از این مطالب مجعول درباره تاریخ تمدن پر کرده اند، خدا می داند.

آیا آنها هرگز از خود نپرسیده اند که اگر براسستی زندگی انسانها از این جوامع اشتراکی آدمهای بوزینه سان آغاز شده باشد، آیات و روایات مربوط به آفرینش انسان را چگونه باید تفسیر و تحلیل کرد؟

براستی آنها هرگز به این مسئله نیاندیشیده اند که این سیر تاریخی برای تکامل بشر در صورتی درست است که ما مبنای داروینستی تطوّر انواع را پذیرفته باشیم؟ یعنی برای اعتقاد داشتن به اینکه زندگی انسان بر کره زمین از جوامع بدوی و اشتراکی انسانهای بوزینه سان آغاز شده است، باید نخست ایمان آورد که انسان از نسل میمون است؛ به عبارت روشن تر باید این سیر تکاملی را که عرض خواهیم کرد برای پیدایش انسان پذیرفت: پستانداران موش مانند ابتدائی - تارسیر - میمونهای قاره جدید - میمونهای قاره قدیم - ژیبون - اورانگ اوتان - گوریل - انسان - نماهای جنوب افریقا - انسان. آیا این سیر تکاملی برای آفرینش انسان با محتوای علمی قرآن و روایات مطابقت دارد؟

اگر کسی می پندارد که مبنای این فرضیات بر واقیعات انکارناپذیر علمی بنا شده است و فی المثل فسیل های پیدا شده از نسل های پیشین انسانها این فرضیات را تأیید می کند، بداند که سخت در اشتباه است. اگر بخواهیم روشن تر و با استفاده از مثال های روشنتر سخن بگوئیم، باید گفت که اگر با حذف همه پیچیدگی هائیکه خود دانشمندان غربی به آن اذغان دارند و ما در ادامه همین مقاله بدان اشاره خواهیم کرد - بر سبیل مسامحه فقط نمونه های برگزیده ای از فسیلهای پیدا شده ذکر کنیم که در فرضیات انسان شناسی غربی ها می گنجد، بازهم هیچ دلیلی وجود ندارد که این فرضیه ها بر حقیقت استوار باشد. بعنوان مثال اگر از میان فسیلهای پیدا شده - آنچه آنکه در

● البته کسی در اینکه یک چنین موجوداتی - انسان نئاندرتال، انسان جاوه و... - در کره زمین بوده اند، شکی ندارد، اما اینکه در بین آنها و نسل کنونی در کره زمین چه رابطه ای هست سخن بسیار است. علامه طباطبائی (ره) در المیزان تصریح می فرمایند که نسل بشر کنونی به مرد وزنی میرسد که از انسان یا حیوان دیگری متولد نشده اند.

اکثر کتابهای آنتروپولوژی و تاریخ تمدن آمده است - فقط انسان جاوه (پتیکانتروپ) و انسان پکن (سینانتروپ)، انسان نئاندرتال و هوموساپینس یا انسان امروزی را در نظر بگیریم بازهم دو دانشمند بر مبنای دو ایدئولوژی مختلف، فرضیات کاملاً متفاوت و متناقضی را بر همین نمونه های یاد شده بار خواهند کرد. فرضیه ای که یک فکر داروینستی بر مبنای مجموعه نمونه های مذکور ارائه خواهد داد اینست:

«در میان قدیمی ترین فسیل ها، اولین فسیل کشف شده، فسیل معروف به انسان جاوه است که بوسیله کاشف آن پتیکانتروپ نامیده شد. این نام، اول به بقایائی داده شد که عبارت بود از یک کاسه سر، یک استخوان ران، یک آرواره پائین و چند دندان. از روی این بقایا وجود یک شکل انسان فوق العاده ابتدائی (!) استنتاج شد که اندازه مغزش حدوسط بین انسان و گوریل، دندانهایش از نظر ساخت میانه حال، اما بدنش راست (قائم) بود. این استنتاج نه تنها به وسیله کشفیات دیگر در جاوه تأیید شد، بلکه کشفیات بسیار گسترده تری نیز که در نزدیک پکن انجام پذیرفته، مؤید آن بوده است. انسان پکن را سینانتروپ نامیده اند...»

اهمیت این جمجمه از این جهت است که صاحب آن تقریباً بطور مسلم از معاصران نزدیک انسان جاوه و پکن بوده و این خود دلیل نسبتاً قانع کننده‌ای است که انسانهایی با هیئت انسان امروزی در دوره پلیستوسن میانه وجود داشته‌اند».

● «مشهورترین اینها جمجمه‌ای است به نام سوانسکومب؛ این جمجمه در یک حفرهٔ شنی در جنوب رودخانه تمزیافت شده است. این جمجمه متعلق به زنی بود که سن او در حدود بیست و چند سال بوده است.



انسان جاوه دارای کمترین گنجایش مغزی و بزرگترین برجستگی‌های استخوانی در بالای چشم است: انسان نئاندرتال دارای گنجایش مغزی بیشتر و برجستگی‌های استخوانی کوچکتری از انسان جاوه است. انسان امروزی (هوموساپینس) دارای جمجمه‌ای است از همه ظریف‌تر، بدون پوزه، ولی بینی و چانه‌ای کاملاً رشد کرده.» [۱]

یک تفکر داروینستی از آنجا که معتقد به تطوّر انواع می‌باشد فوراً نمونه‌های یادشده را به یکدیگر پیوند می‌دهد و این فرضیه را استنتاج می‌کند که: نسل انسان امروز به نئاندرتال و سپس به گوریل می‌رسد.

اما همین نمونه‌ها اگر در اختیار یک انسان مسلمان قرار بگیرد نتیجه‌ای کاملاً متفاوت خواهد گرفت. البته کسی در اینکه یک چنین موجوداتی در کرهٔ زمین بوده‌اند، شکی ندارد، اما در اینکه بین آنها و نسل کنونی در کرهٔ زمین چه رابطه‌ای هست، سخن بسیار است. علامه طباطبائی (ره) در طی مباحث مفصلی در مجلدات مختلف المیزان تصریح می‌فرماید که نسل بشر کنونی به مرد و زنی می‌رسد که از انسان یا حیوان دیگری متولد نشده‌اند. از جمله، ایشان در ذیل آیهٔ اول از سورهٔ نساء فرموده‌اند:

[«خیلی راحت بود اگر می‌شد داستان تکامل انسان را به نحوی که در بالا خلاصه کردیم، تمام شده دانست؛ اما قطعات دیگری یافت شده‌اند که بهیچ وجه در یک چنین طرح ساده‌ای نمی‌گنجند. مشهورترین اینها جمجمه‌ای است به نام سوانسکومب swanscombe این جمجمه از روی دو تکه استخوان شناخته شده است که عقب و قاعده و قسمتی از یک طرف کاسهٔ سر را تشکیل می‌دهند. این دو تکه استخوان در یک حفره شنی در جنوب رودخانه تمز Thames بین دارتفورد dartford و گریوزند Gravesend یافت شده است. ناحیه‌ای که باستانشناسان آن را از لحاظ بقایای انسانی بسیار غنی می‌دانند. این جمجمه متعلق به زنی بود که سن او در حدود بیست و چند سال بوده است.

فرمودند: اگر ملائکه قبلاً کسی را ندیده بودند که در زمین فساد و خونریزی کند اطلاعاتی از این مطلب که گفتند، آیا کسی را در زمین قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند، نداشتند، علامه طباطبائی (ره) می‌فرماید: ممکن است این روایات اشاره بدورانی باشد که پیش از دورهٔ بنی آدم بوده در آن دوران افراد دیگری روی زمین زندگی می‌کرده‌اند، چنانکه روایات دیگری نیز بر این امر دلالت دارد.

براستی چه دلیلی وجود دارد که نمونه‌های یاد شده از نظر وراثتی به زنجیرهٔ واحدی تعلق دارند؟ هیچ. گذشته از آنکه اصلاً دلایل بسیاری نیز بر رد این فرضیات موهوم وجود دارد. انسان همواره بر مبنای شناخت خویش از جهان، عوامل و امور و وقایع اطراف خویش را بیکدیگر مرتبط می‌سازد، اما هیچ دلیلی وجود ندارد که این تصورات و توهمات بر واقعیت و حقیقت عالم وجود منطبق باشد.

خود آنتونی بارت نویسندهٔ کتاب «انسان» در ص ۱۰۶ هنگام بحث از پیچیدگی‌های موجود می‌گوید:

«... لکن دانشمندان ژئولوژی — علم طبقات زمین — گفته‌اند که عمر نوع انسان از میلیونها سال هم تجاوز می‌کند و آثار و فسیلهایی هم که مربوط به بیش از پانصد هزار سال قبل است بدست آورده‌اند، ولی این دانشمندان دلیل قانع کننده‌ای که ثابت کند نسل موجود متصل و پیوسته به آن انسانهاست، در دست ندارند... اما قرآن صریحاً بیان نکرده است که آیا ظهور نوع انسان منحصر به همین دوره است یا اینکه قبلاً هم ادواری بر او گذشته که ما آخرین آنها هستیم. گرچه بسا می‌توان از این آیه: «واذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک قال انی اعلم ما لا تعلمون» استشمام کرد که قبل از دورهٔ کنونی ادوار دیگری نیز بر نوع انسان گذشته باشد، همانطور که در تفسیر آیهٔ فوق بدان اشاره کردیم. آری، از بعضی روایات اهل بیت (ع) معلوم میشود که این نوع، ادوار زیادی قبل از این دوره بخود دیده است. ۲ در تفسیر عیاشی از امام صادق (ع) نقل شده که



● اگر بخواهیم روشن تر و با استفاده از مثالهای روشنگر سخن بگوئیم، باید گفت که اگر با حذف همه پیچیدگیهاییکه خود دانشمندان غربی به آن اذعان دارند، بر سبیل مسامحه نمونه‌های برگزیده‌ای از فسیلهای پیداشده را ذکر کنیم که در فرضیات انسان شناسی غربی‌ها می‌گنجد، بازهم هیچ دلیلی وجود ندارد که این فرضیه‌ها بر حقیقت استوار باشد.

محض، به یک دوره باطل و تسلسل بی پایان منجر می‌گردد و اگر انسان خود را فریب ندهد و تغفل نکند، براحتمی در خواهد یافت که زنجیره سببی حوادث ناگزیر باید نهایتاً در آخرین نقطه با اتکاء به عالم امر یا عالم روح و دخالت ارواح مجرد توجیه و تفسیر گردد، اگر نه هیچ واقعه و حادثه‌ای در عالم قابل ادراک نیست.

بطور کلی وجود فکر و عقل، حیات و حرکت، قدرت و اراده در عالم خلقت، بهیچ صورت، جز با اتکاء به عالم امر قابل توجیه نیست. «روح مجرد» است که منشاء عقل و حیات و اراده است و روح نیز موجودی است از عالم امر. اگر بخواهیم عالم خلقت را مستغنی از روح مجرد توجیه کنیم، نباید بپذیریم که در میان مواد معدنی ناگاه چیزی خودبخود بدون نیاز به محرک خارجی، به حرکت بیافتد و یا یک ماده معدنی ناگهان به یک ماده آلی تبدیل گردد و یا یک ماده معدنی شروع کند به خود و دیگران اندیشیدن. آنها که میخواهند عالم خلق را اینگونه توجیه کنند، ناچار باید متوسل به خرافاتی از این قبیل که عرض شد بشوند و همانگونه که در «ماتریالیسم دیالکتیک»

عمومی علت و سببیت بگونه‌ای تفسیر کرد که دیگر نیازی به «عالم امر» و «دخالت ارواح مجرد» نباشد. البته گرایش عامی که به تبعیت از تفکر سیانتیستی و علم پرستانه غربی، در سراسر جهان امروز اشاعه یافته، همواره سخت متعهد است که همه امور را با استفاده از قوانین طبیعی و زنجیره علّی و سببی حوادث، بگونه‌ای توجیه و تفسیر کند که نیازی به «خداوند و عالم امر» پیدا نگردد. اگر چه یک انسان عاقل و عارف در همه قانون‌مندیه‌ها و سنت‌های طبیعی و تاریخی عالم خلقت نیز خدا را می‌بیند و اصلاً در نور وجود اوست که همه چیز را موجود می‌بیند، اما تفکر غالب امروز متأسفانه متعمدانه و با اصرار در جهل، مایل است که «عالم خلقت» را بی‌نیاز از «عالم امر» بداند و با این حیلۀ جاهلانه و کبک مانند از «مذهبی بودن» بگریزد. هر چند کبکی که سر خود را در برف فرو کرده است تنها خود را فریب می‌دهد، ولیکن این نحوه تفکر و این خود فریبی در همه توجیهات علمی این روزگار وجود دارد و مقبولیتی عام یافته است.

توجیه مادی عالم خلقت بر محور سببیت

بوده است و این خود دلیل نسبتاً قانع کننده‌ای است که انسانهایی با هیئت انسان امروزی در سوره پلینستوسن میانه وجود داشته اند. واضح است که تا وقتی نمونه‌های بسیار دیگری از اینگونه بدست نیامده است نمی‌توان توجیهی قطعی برای این بقایا ارائه داد. قطعات دیگری نیز یافت شده که گواه بر این است که در دوره پلینستوسن میانه و پایانی، یعنی قبل از ظهور انسان نئاندرتال انسانهایی به شکل انسان جدید (سپینیس) وجود داشته‌اند» [۱].

گذشته از همه اینها، اگر ما فرضیه داروینیستی تطوّر انواع را قبول نکنیم — که قبول نمی‌کنیم — دیگر بحث کردن در اطراف این نمونه‌ها و چگونگی ارتباط آنها با یکدیگر ضرورتی ندارد، چرا که اصولاً همه فرضیات مربوط به پیدایش انسان و تاریخ تمدن بر همین رکن اساسی یعنی نظریه داروین مبتنی بر تطوّر انواع، بنا شده است.

توضیحی که بار دیگر تذکر آن در اینجا ضروری است، اینست که هرگز نمی‌توان همه وقایع و حوادث عالم خلقت را با استفاده از قانون

می بینیم، این نقاط را در محفوفه ای از خرافات و غفلت زدگی ها پیچند تا انسان در نیاید که دچار اشتباه شده است.

فی المثل مفهوم مکان، خودبخود انسان را بدین حقیقت میرساند که جهان نامحدود و بی نهایت است و پذیرش این امر، ایمان آوردن به خداوند و جهان لایتناهای آخرت است. تصور مکان، خود بخود انسان را بدین پرسش می کشاند که «پایان عالم کجاست؟» و یا «آسمان به کجا منتهی می گردد». هر دیواره انتهائی که بخواهیم برای آسمان و یا عالم خلقت قائل شویم باز مواجه با این سؤال می گردیم که «آن دیواره انتهائی در کجا قرار دارد؟» و یا «بعد از آن چیست؟». اگر نخواهیم قبول کنیم که عالم نامحدود و بی نهایت است و آسمان تا هر کجا که بروی آسمان است و بجائی ختم نمی شود، دچار یک دور تسلسل باطل می گردیم و مسئله همواره لاینحل باقی می ماند، مگر اینکه بپذیریم که «عالم نامحدود است» و پذیرش این امر فی نفسه، بمعنای پذیرفتن «عالم» و یا «عالمی فراتر از عالم ماده» است.

در باره زمان نیز مسئله همین است. مفهوم «زمان» خودبخود ما را به این سؤال می کشاند که «زمان از کی آغاز شده است؟» و یا «کی زمان به پایان میرسد؟».

هر نقطه نهائی که بخواهیم برای آغاز یا پایان زمان قائل شویم، بناچار خود قطعه ای از زمان است و باز هم مسئله، بهمان صورت بر جای خود باقی است. اگر نخواهیم مفاهیم «ازلی و ابدی» را قبول کنیم، این دور باطل هرگز حل نخواهد شد، مگر آنکه مفاهیم «ازل و ابد» را بپذیریم و این پذیرش فی نفسه ایمان آوردن به خدائی است که «هوالاول والاخر».

برای پرهیز از اطناب کلام باید بگویم که در همه موارد دیگر نیز مشکل از همین قرار است. پرسش کردن از حرکت اولیه (محرک اولیه)، علت اولیه (علت العلل)، اراده اولیه... و بالاخره موجود اولیه یا واجب الوجود، لاجرم به ایمان مذهبی منتهی می گردد، مگر اینکه انسان خود را به غفلت بزند و با پرسش هائی انحرافی خود را از پرسش اصلی برگرداند.

فی المثل ماتریالیست ها برای آنکه از مشکل

خرید نهاده های کشاورزی و فروش محصولات زراعی از گروه های غیر رسمی به گروه های رسمی.

۳- توسعه «ادبیات مردمی» به روش مشارکتی.

۴- تحقیقات برای ایجاد تغییرات اجتماعی بمنظور تقویت سازمانهای اقتصادی مردمی و تشویق برنامه های آموزشی و بهداشتی در راستای تلاش برای توسعه همه جانبه روستائی.

سرمایه گذاری برای بیشتر برنامه های جنبش (I.I.R.R.) از طریق بخش خصوصی انجام می شود. دستگاهائی که کمک مالی بلاعوض می کنند عبارتند از بنیادهای اروپائی از قبیل «بنیاد آلمان برای رهائی از گرسنگی»؛ «بنیاد گورتا یا ایرلند برای رهائی از گرسنگی» و «بنیاد مانوس یوبنداس» اسپانیا. آژانس های بزرگ آمریکائی از قبیل «آژانس آمریکا برای توسعه بین المللی»؛ «بنیاد راکفلر»؛ «بنیاد آسیا»؛ و «بنیاد فوردر» همراه با تعداد زیادی از مؤسسات بزرگ تجاری و همچنین افراد بشر دوست، حمایت خویش را ابراز داشته اند.

### نتیجه

بحث فوق که بعضی از مهمترین روزه های امیدبخش تکنولوژی را از پیش بما نشان می دهد، تلاشی بود برای درک مفهوم تأثیری که این روزه های امید ممکن است در کوتاه مدت بر کشاورزی داشته باشند. چنانکه دور از انتظار هم نیست، کار به آنجا میرسد که قبل از آنکه تأثیرات این روزه های امید بخوبی شناخته شود، توسط ارباب مطبوعات بصورت مبالغه آمیزی مطرح میشوند. در مقابل، موارد تجربی و عملی که جنبش I.I.R.R. همراه با ۶ جنبش ملی دیگر قرار گرفته، بمعنای مکمل تکنولوژیهای پیش بینی شده میباشند تا این قبیل تکنولوژیها را قادر سازند که در جهت نیل به اهداف انتقال تکنولوژی، مفیدتر و مؤثرتر واقع شوند.

در پایان نظر براین است که طرز فکر سیاستگذاران و دست اندرکاران توسعه کشاورزی و روستائی را براین متوجه سازیم که انقلاب آرام جنبش I.I.R.R. همچنین در قبال تغییر تکنولوژی نقش یک همراه و ملازم را ایفا نموده است.

لاینحل (محرک اولیه) خلاص شوند و ایمان به خدا نیاروند منشاء حرکت را به «تضاد درونی اشیاء» باز می گردانند. در حالیکه اینکار فقط به تأخیر انداختن همان پرسش اصلی است. حالا در جواب اینکه «منشاء تضاد درونی اشیاء چیست» چه باید گفت؟ گذشته از آنکه باز هم مشکل «نیاز حرکت به محرک خارجی» بر سر جای خویش باقی است و اگر پای فوتبالیست ها به توپ فوتبال نخورد، تا دنیا دنیااست، توپ «خودبخود» حرکت نخواهد کرد.

پرسش از «نخستین انسان» نیز یکی از همین مشکلات اساسی است که جز با انکاء به عالم امر و توجیه و تفسیر مذهبی قابل حل نیست. هیچ نوعی «خودبخود» به نوع دیگر تبدیل نخواهد شد. برای حقیر بسیار شگفت آور است اینکه آدمهائی ظاهراً عاقل فرضیه «جهش» motation را بمثابة یک حرف عاقلانه می پذیرند. اگر کسی قدرت دارد که خود را به نوعی دیگر تبدیل کند، جهش بیولوژیک نیز امکان وقوع دارد. کدام عاقلی این «تغییر خودبخودی» را می پذیرد جهش یک تغییر مادی است و قبول کردن اینکه تغییر در ماهیت اشیاء «خودبخود» روی دهد از اعتقاد داشتن به خلق الساعه خنده دارتر؛ چگونه ممکن است که انسان از نسل میمون باشد؟

این یک خرافه علمی (!) است و متأسفانه علم امروز از این خرافه ها بسیار دارد («انسان بدوی» با آن مشخصاتی که در کتابهای تاریخ تمدن نوشته اند زائیده خیالات غربی هاست. نه اینکه موجوداتی با این مشخصات وجود نداشته اند، خیر. موجوداتی اینچنین در کره زمین زیسته اند، اما بدون تردید انسان امروز از نسل آنها نیست و آنها هم از نسل میمون نبوده اند. امکان تبدیل و تطور خودبخودی انواع به یکدیگر هرگز وجود ندارد. تغییراتی که در یک نوع گیاه و یا حیوان بوجود می آید صرفاً در حد انقراض، اصلاح و تکامل است، نه استحاله به انواعی دیگر.

از آنجا که این بحث بسیار طولانی است، مجله جهاد ناچار است که ادامه آن را به مقالات آینده موکول کند و البته هر بار خلاصه ای از مطلب شماره قبل، مقدمه مقاله جدید قرار خواهد گرفت.

زیرنویس:

۱- کتاب انسان - آنتونی بارنت - نشر نو ۱۳۶۳ -

۲- جلد هفتم ترجمه تفسیر المیزان - ذیل آیه مبارکه

اول از سوره نساء.